

احمد مبارکی

کلاه آقا معلم

صبح یکی از روزهای سرد زمستان بود و طبق معمول مشغول تدریس بودم که در کلاس به صدا درآمد و متعاقب آن بهزاد، یکی از شاگردان کلاس، را دیدم که با مادرش جلوی در کلاس ایستاده بود. مادر دانش‌آموز پس از سلام گفت: آقای مبارکی می‌بخشید که بی‌موقع مزاحم شدم، ولی موضوع این است که با این شدت سرما، بهزاد حاضر نیست کلاه به سر کند و ما بیم آن داریم که او مریض شود! برای حل این مسئله مزاحم شما شدیم.

تعجب کردم، چون اولاً بهزاد دانش‌آموز خوبی بود و ثانیاً منطق و نیاز ایجاب می‌کرد دانش‌آموزان برای در امان ماندن از سرما لباس گرم و کلاه داشته باشند. بنابراین به مادر دانش‌آموز گفتم: شما درباره‌ی اهمیت موضوع با او صحبت کرده‌اید؟ چون با شناختی که از بهزاد دارم، این موضوع کمی برایم غیر عادی است!

مادر بلافاصله گفت: بله، راستش بعد از صحبت با بهزاد متوجه شدیم که برای حل این مشکل باید مزاحم شما شویم، چون وقتی علت را سؤال کردیم، بهزاد با ناراحتی گفت: من هیچ کلاهی را به سر نخواهم کرد، مگر اینکه مثل کلاه آموزگار باشد!

سپس ادامه داد: اگر امکان داشته باشد شما کلاه خودتان را به من نشان دهید تا من مثل آن را برای بهزاد تهیه کنم.

لبخندی بر لبانم نقش بست. خجالت کشیدم کلاه ساده و رنگ و رو رفته‌ی خودم را نشان دهم، ولی ناگزیر این کار را انجام دادم.

صبح روز بعد، دانش‌آموزم بهزاد را دیدم که با شادابی و صف‌ناپذیری، با کلاهی شبیه کلاه من در کلاس حاضر شده است؛ او کلاه گران‌قیمت خود را کنار گذاشته بود. آن وقت بود که به اهمیت این نکته بیش از پیش واقف شدم که الگو واقعاً نقش بسزایی در فرایند شکل‌گیری شخصیت کودکان به‌خصوص در پایه‌ی اول ابتدایی، ایفا می‌کند و اگر آموزگار بتواند نزد دانش‌آموزان شخصیت محبوبی داشته باشد، رفتار و گفتار و حالات و تمامی افعال او حکم تابلوی جهت‌دهنده به کودک را داراست. در واقع آموزگار می‌تواند با قدرت شگفت‌آور خود عمق وجود کودکان را تسخیر کند.

